

او موجود نبود بدین واسطه تاب مقاومت عساگر دریا مقاطر  
 سلیمانی نیاورده بجانب در جزین و همدان حرکت نمود \* با وجود  
 آنکه شازده درجه از درجات تحویل میزان گذشته بود لشکر  
 قیامت اثر برف و سرما بعزم تسخیر ممالک عراق از هوا بزمین  
 نزول فرمود \* و بنوعی اشتداد کرد که طریق عبور و مرور  
 بر عساگر منصوره منسد گردانید و بسی نفس از مردم روم و اسب  
 و اشتر و الاغ و چاروا از اردوی همایون سلطانی از شدت برودت  
 و کثرت برف و قلت آذوقه در معرض تلف درآمد \* بناء علی  
 هذا این چشم زخمی بود که بعسکر اسلام رسید اوله را با انقراق  
 و یکبچری در تبریز گذاشته بجانب دارالسلام بغداد نهضت نمود  
 و محمدخان شرف الدین اوغلی تکلو که ایالت بغداد بدو مفوض بود  
 از آوازه موکب سلیمانی چون نمل ضعیف و مورد نحیف سراسیمه  
 گشته اهل و عیال خود را در کشتیها نهاده بجانب شوشتر  
 و دزفول فرار کرد و بلا مجادله و مناقشه فتح بغداد سلطان غازی را  
 میسر شد زمستان در آنجا قشلاق فرموده \* شمس الدین بیک  
 در آن سفر ملازم رکاب ظفر انتساب سلطانی بود و از بغداد رخصت  
 انصراف حاصل کرده متوجه بدلیس شد \* در اول فصل بهار که  
 سلطان غازی از راه التون کوپری متوجه آذر بایجان شده آوازه  
 معاودت بمستقر جلال در طاس ککنبد بوقلمون انداخت و در

ظاهر اخلاط کریاس گردون اساس وشادروان فلك مماس سر  
 باوج ذروه مهر و ماء برافراخت \* شمس الدین بیك را وزراء اعظام  
 بتحریرك اوله نافر جام دردیوان سلیمان احتشام حاضر ساخته بدو  
 گفتند که پادشاه ولایت بدایس را از شما میخواهد که در عوض  
 ولایت ملاطیه و مرعش را بطریق ملکیت بشما ارزانی دارد \*  
 شمس الدین بیك در جواب مبادرت نموده گفت که سر و مال  
 و ملک ما جمه پادشاه تعلق دارد از طائفه بایکی محمود عمادان شخصی  
 که از یگانه و عمده آغایان روزکی بود در دیوان حاضر بود بلفظ  
 کردی توجه بطرف شمس الدین بیك کرده گفت بعد از آنکه  
 ولایت موردی و او جاق روزکی از ید تصرف ما برود زندگانی ما  
 بچه کاری آید \* اگر اشاره فرمائی ابراهیم پاشای وزیر اعظم را  
 بضرب خنجر سوراخ کرده . موازی یکصد و پنجاه کس  
 از عشرت روزکی امروز در دیوان موجود است همه در او غر او جاق  
 کشته کشته نامی در صفحه روز کار یاد کار میکذاریم \* شمس الدین  
 بیك در جواب فرمود که از جانب پادشاه و وزیر نسبت بتاکم  
 التفاتی نیست همه تحریرك اوله است که گفته اند \* ( نظم )  
 بلند اقبالی دشمن بلا نیست \* و گرنه کوه کن مردانکی کرد  
 و بکر بیك روز بهانی که آغای غلمان آمد بود در آن حین  
 سنجاق عدل جواز بدو مفوض شده بود از مقدمات روزکی واقف

شده بزبان کردی گفت که زنهار بقول جهلای اکراد عمل نمائی  
 اکر ولایت بدلیس چند روز از دست برود هرگاه سر بسلامت  
 است باز اوجاق بدست می آید \* چون سخن اخلاص نهاد شمس  
 الدین بیک بعرض پادشاه رسید خلعت شاهانه واسب بازین وجام  
 وزنجیر و تپوز طلا و منشور ایالت ملاطیه بیرون آمده . منشور  
 ایالت بدلیس باولمه عنایت ککشت \* و شمس الدین بیک قلاع  
 ولایت بدلیس را خالی کرده تسلیم کجاشکان سلطانی کرد و موازی  
 پا نژده نفر از اعیان روزکی بضبط ملاطیه فرستادند \* و بعد  
 از کوچ نمودن موکب همایون سلطانی شمس الدین بیک باراده  
 رفتن ملاطیه از راه صاصون با اهل و عیال متوجه آن صوب  
 شدند \* چون در آن عصر حاکم صاصون سلیمان بیک عززانی بود  
 چون باو ملاقی شد او را از رفتن ملاطیه منع کرده گفت که  
 در خانواده شما بغیر از تو کسی که وارث اوجاق موردوثی باشد  
 نمانده و طایفه روی بغایت تا اعتمادند اکر ترا ضایع سازند قطع  
 نسل حکام بدلیس خواهد شد \* بنا براین و عم وهراس بر ضمیر  
 او مستولی گشته در رفتن ملاطیه متردد شد اتفاقا در آن حین  
 شاه طهماسب در ارجیش توقف داشت و عبد الله خان و بدرخان  
 استاجلو و مندشا سلطانرا بجهت نهب و غارت ناحیه اخلاط و موش  
 مأمور ساخته بود \* و بیم آن داشت که ضرری از لشکر قزلباش

مردم عشایر و قبایل روزکی برسد بالضرورة فسخ عزیمت ملاطیه  
 نموده عنان یکران بطرف قزلباش معطوف داشته اظهار اطاعت  
 کرد باخانه و کوچ متوجه تبریز شد \* و شش نفر از آغایان روزکی را  
 فرصت آن شد که با او رفاقت و موافقت کردند و اوله نیز  
 متوهم گشته بدلیس را خالی گذاشته \* در عقب سلطان غازی  
 بجانب دیار بکر رفت چنانچه چند روز قلعه بدلیس بی صاحب  
 و حافظ ماند بعد از آن ناحیه امورک و خویت و پو غناد و کرج  
 چهار ناحیه از ایالت بدلیس تفریق کرده بدستور سنجاق حسب  
 الالتماس اوله بپراهمیم بیک ولد شیخ امیر بلباسی ارزانی داشتند  
 پراهمیم بیک قلعه امورک و کلهوک و پو غناد را بید تصرف در آورده  
 و قلندر آغا را چنانچه توقع او بود رعایت نکردند باتفاق دده بیک  
 قوالبسی و میر محمد ناصر الدینی با موازی چهار صد نفر از متعینان  
 روزکی بمیر لوای بدلیس عصیان نموده \* با اهل و عیال جلای وطن  
 اختیار نموده متوجه آذر بایجان شدند \* بعد از آمدن ایشان شاه  
 طهماسب در مقام رعایت شمس الدین در آمده \* اسم او را  
 بشمس الدین خان موسوم گردانیده در سلاک امراء عظام منخرط  
 گردانید \* و الکای سراب را با بعضی محال دیگر بدو ارزانی  
 داشت و بعضی اوقات الکای مراغه و توابع و کاهی الکای دماوند  
 و دارالمرز و کاهی کرهرود و جهرود و فراهان عراق را بدو مرحمت

کردند \* و اکثر اوقات در بیلاق و قشلاق در رکاب پشادهی بسر  
 می برد و تا موازی صد و پنجاه نفر از متعینان روزکی را در سلك  
 قورچیان عظام و یساولان کرام انتظار داده \* از آنجمله شیخ امیر  
 بلباسی و دده بیك قوالیسی را بمنصب جلیل القدر یوزباشی کری  
 سرافراز ساختند \* بعد از آنکه دده بیك و میر محمد و قلندر آغا  
 جلای وطن کردند خسرو پشای میر میران آمد را از جانب ابراهیم  
 بیك دغدغه بخاطر رسیده کس فرستاده او را بدیار بکر طلب  
 کرد \* ابراهیم بیك نیز متوهم گشته قلاع خود را مستحکم ساخته  
 در رفتن مسامحه و مساهله نمود \* چون حقیقت این احوال را پایه  
 سر و سعادت مصیر عرض کردند فرمان واجب الاذعان نافذ  
 کردید که امرای کردستان باتفاق بر سر ابراهیم بیك رفته او را  
 بدست آورند \* امرای مزبوره بامتنال امر مبادرت نموده ابراهیم  
 بیك را در قلعه کاهوک مرکز وار در میان گرفتند و کار بر  
 محصوران مضیق کردید ابراهیم بیك در صلح و آشتی زده برادر  
 خود قاسم آغا را نزد خسرو پاشا فرستاد که از سر جرایم او درگذرد  
 پاشا بشرط آمدن ابراهیم بیك کناهان او را عفو کرده اما ابراهیم بیك  
 وهم کرده قرار بر رفتن نداد برادر دیگرش شیخ امیر را بنزد امرای  
 که او را محاصره داشتند فرستاده التماس نمود که شیخ امیر را بخدمت  
 پاشا فرستاده مهلت طلب دارند که او بعد از چند روز دیگر که

امرا از سر قلعه برخیزند بخدمت پاشا رفته عذر تقصیرات بخوانند  
 چون امرا این اخبار را بعرض پاشا رسانیدند قایل نگشته قاسم  
 آغای برادرش را بعقوبت تمام در آمد بقتل آورده بامرا حکم  
 فرستاد که شیخ امیر نام برادرش را نیز بقتل آورده در محاصره  
 قلعه اقدام نمایند \* شیخ امیر را از این قضیه بعضی احبا مطلع  
 ساخته محل نماز شام بعزم وضو ساختن از نزد امرا بیرون رفته  
 خود را بمیان بیشه و جنگل انداخته فرار کرد و خود را بمیان  
 عشیرت حکاری انداخت و بجانب قزلباش رفت \* ابراهیم بیک  
 چون بر قتل برادرش قاسم آغا و فرار کردن برادرش شیخ امیر  
 واقف شد خود را بقلعه امورک انداخت در آنجا نیز استقراری  
 نکرده بمحاصره قزلباش فرار کرد \* محصوران قلعه امان طلبیده  
 امراء بوسیله بهاء الدین بیک حاکم حزو از کناهان طایفه محصور  
 در گذشته ایشانرا سالم بیرون کردند \* هر سه قلاع را ویران  
 ساختند \* و ابراهیم بیک از شاه طهماسب و شمس الدین خان  
 رعایت نیافته \* بعد از دو سال باز بروم عودت کرده شمشیر  
 و کفن در کردن انداخته بعقبه علیه سلطان غازی سلیمان ثانی  
 رفت کناهان او از میان پرتو الطاف سلطانی عفو شد سنجاقی  
 از ولایت روم ایللی بدو عنایت گشته \* مدته الحیاة در آنجا بسر  
 برد \* آخر در دست غلامان مملوک خود بقتل رسید \* و شیخ

امیر در اوایل منظور نظر عواطف و مشمول الطاف عوارف  
 شاهانه گشته منصب یوزباشی کری قورچیان اکراد که قبل از این  
 ابراد یافت بدو مفوض شد \* آخر بواسطه کثرت استعمال افیون  
 در آن کیفیت نماید \* در نظر پادشاه و خیل و سپاه مطرود و در  
 چشم خلایق مردود گشت تا در شهرور سنه خمس و ستین و تسعمایه  
 که در شیروان بوکالت فقیر نصب شده بود فوت شد \* و دده  
 بیگ نیز از منصب یوزباشی کری قورچیان طهران معزول شده  
 باچهل نفر از قورچیان روزکی بوکالت ابوی مخدومی مامور  
 گردید و در تاریخ سنه ست و خمسین و تسعمایه در کردستان شربت  
 شهادت چشید \* و شمس الدین خان یکبارگی از ملازمت متنفر  
 گشته کنج انزوا و انقطاع اختیار کرد و موازی صد تومان که  
 دو بیست هزار آقچه عثمانی میشود از مالوجهاات بلده اصفهان  
 جهت مدد معاش او تعیین فرمودند \* و حکم ترخانی دادند که  
 بچار ویساق نرود \* و در بلده مزبور ساکن شود و چون ده سال  
 بر این وتیره گذشت شاه اسمعیل ثانی از قلعه قهقهه بیرون آمده  
 در قزوین بر تخت سلطنت جلوس کرد کس بطلب ابوی مخدومی  
 فرستاده او را بقزوین آورد \* و چون شصت و هفت مرحله از  
 مراحل زنده کانی طی کرده بود و اکثر اوقات شریف ایشان  
 بغصه و غم و اندوه و الم میگذرانید مع هذا از کثرت استعمال

ترا کیب و مکینفات افیون دماغ خشکی پیدا کرده پروای ملازمت  
خواقین و میل اختلاط کسی نداشت به تنهایی خوی کرده بود  
( نظم )

مجردان تو از یاد غیر خاموش اند به بخاطری که تویی دیگران فراموش اند  
و درین مدت مفارقت اولاد ذکور و اناث و عموم عشیرت  
روزگی بدو تاثیر کرده بود بحسب اتفاق در آن حین که بقزوین  
تشریف آوردند جمله فرزندان اعلی و ادنی و اعیان روزگی حاضر بود  
بدیدار ایشان مبهج و مسرور گشته هم در آن اوقات مزاج شریفش  
از بهج استقامت منحرف گشته بعارضه مرض ندای (ارجعی الی  
ربک راضیه مرضیه) و صدای (فهر فی عبثه راضیه فی جنه عالیه)  
را بسمع رضا اصفا فرموده در قزوین بجوار رحمت الهی پیوست

﴿ مثنوی ﴾

او رفت و گذشت از این گذرگاه \* و آن کیست که نکند از این راه  
راهیست عدم که هر که هستند \* از آفت تیغ او نرسند  
جاوید بهشت جای یادش \* جا در حرم خدای بادش  
واز و مسود اوراق شرف، و خلف دو پسر ماند خلف یک بعض  
اوقات در سلك قورچیان شاه طهماسب و چند سال بمنصب یوزباشی  
گری منخرط و مفتخر بود آخر در زمان شاه سلطان محمد بمنصب  
امارت رسیده و از زمره مقربان حمزه میرزا شده بعد از قتل میرزا



اطاعت سده سنیه پادشاه مرحوم مغفور سلطان مراد خان نموده  
بمنصب سنجاق الشکر دو ملاذ کرد مفتخر شدند \*

## ذیل

در بیان احوال فقیر حقیر شکسته بال از زمان تولد تا حال  
که تاریخ هجری در سنه خمس والفسط ﴿ (نظم)﴾  
منم چو کوی بیدان فسحت مه و سال  
ز صولجات قضا منقلب ز حال بحال  
نخست باز فتادم به پشت یکچندی • بدان مشابه که باشد طبیعت اطفال  
نکرده هیچ کنه لیک چون کنه کاران  
بهد تریدتم بسته دست و پا بدوال  
قدم ز رفتن لنگ و کف از گرفتن شل  
دهان ز خوردن بند و زبان ز گفتن لال  
زنوک هر مژه خون جگر بیفشانده  
نیامده بدهان شیر صافیم چو زلال  
وزان پسم نرسیده هنوز قوت عقل • پایه که عین راجدا کنم ز شمال  
ز حجر مرحت مادرم کشید بحیز • عنایت پدر مشفق حمیده خصال  
بدست صنع معلم سپرد دست مرا پای طبع من از عقل او نهاده عقال  
فشانده جان مرا در زمین استعداد • ز حرفهای هجائیم علم و فضل و کمال

کشاده باصره را از تقوش خطیشان \* ره نظر بعروسان عنبرین پروبال  
 رساند ناطقه را در وجود لفظیشان \* بمنتهای بیان در مجاری اقوال  
 ز حرف حرف کلامم هجاکنان گذراند

چو ره روی که بیایش نهاده اند شکل  
 در آن سبق چو زبانه شکل را برداشت

شدم روانه بقصد بکام استعجال  
 زبای بسمله تا ختم سین ناس مرا \* عبور داد برین منهج و برین منوال  
 در آمدم پس از آن در مقام کسب علوم \* ممارسان فنون را افتاده در دنبال  
 ز نحویان طلبیدم قواعد اعراب \* ز صرفیان شنویدم ضوابط اعلال  
 ز علم فقه و اصولش تمام دانستم

که چیست مستند حکم هر حرام و حلال  
 شد از روایت حدیث و اثر مرا روشن

ره پیبر و آیین صحب و سیرت آل  
 نشد ز علم مجرد چو کام من حاصل \* بر آن شدم که کنم آن علوم را اعمال  
 صفیر ذکر زدم بالعشی و الاشراق \* ندیم فکر شدم بالغدو و الاصال  
 ز ذکر و فکر رسیدم بمشهدی که گرفت

حجاب کون زوجه حقیقت اضمه حلال  
 وجود واحد نور بسیطر ادیدم \* عیان بصورت اضوا و هیات اظلال  
 نمود کثرت ظاهر ز وحدت باطن \* بسان ذروه آتش ز شعله جوال

هر چند بر ارباب فضل و کمال و اصحاب دانش و افضال روشن  
 است که مقصود از تمهید و غرض از تشبیب این مقال شرح حال فقیر  
 شکسته بال و کیفیت حال خیر مال خود را بر سبیل اجمال از زمان  
 تولد تا حال بر این منوال است که چون والد بزرگوار فقیر بحسب  
 تقدیر از وطن مألوف و مسکن معروف هجرت دوری و مفارقت  
 ضروری نموده بدیار اعجاز افتاده والده مستهام که صبیبه امیر خان  
 موصلو بود بعقد نکاح در آورد \* امیر خان ولد کلابی بیک  
 ابن امیر بیک المشهور بتوفات بایند و ریست که در زمان سلطنت  
 حسن بیک بایندوری از جمله امرا و حکام عمده آن سلسله بود \*  
 و در محاربه حسن بیک با سلطان ابو سعید کورکان در قرا باغ  
 و مقاتله که با سلطان محمد خان غازی در صحرای بایبورت اتفاق  
 افتاد ازو آثار شجاعت و علامت شهامت بظهور آمده حکومت  
 ارزنجان و آن حدود بدو تعلق داشت \* و بالفعل آثار خیرات  
 و مبرات او در قصبه ارزنجان از مساجد و مدارس موجود است  
 غرض که چون مدت هفت سال از ارنحال ایشان بآن دیار گذشت این  
 فقیر خاکسار بی مقدار ساقط از درجه اعتبار از صبیبه امیر خان  
 در قصبه کرهرود من اعمال قم عراق در تاریخ یستم شهر ذی  
 القعدة سنه تسع و اربعین و تسعمایه موافق توشقان بیل تولد یافت \*  
 و مسقط الرأس فقیر در منازل قضات کرهرود که نسب عالی

تبار ایشان بقاضی شریح کوفی که در میانهٔ علما و فضلا بعلو شان  
 و سمو مکان معروفست میرسد اتفاق افتاد \* از تاریخی که از کوفه  
 بآن دیار افتاده اند همیشه مردمان فاضل دانشمند در آن سلسله  
 موجود بوده \* و از برکت دعای آن طبقهٔ عالیه از زمان صبی  
 الی یومنا هذا که سنین عمر از سرحد خمسین در گذشته و مشرف  
 بر حدود ستین گشته اوقات بمصاحبت علمای دانشور و مجالست  
 فضیلت کسب صرف شده. هرگز خود را یک لحظه  
 از ملازمت آن طایفهٔ علیه منفک ندیده \* (نظم)

جای از آ لایش تن پاک شو \* در قدم پاک روان خاک شو  
 شاید از آن خاک بگردی رسی \* کرد شکافی و بگردی رسی  
 و چون عادت پادشاه مغفور شاه طهماسب چنان بود که اولاد  
 امرا و اعیان خود را در صغر سن بحرم خاص خود برده در  
 سلك شاه زاده کان اختصاص داده بامخادم ذوی الاحترام انتظام  
 میداد \* در تربیت و رعایت دقیقه نامرعی نمیکذاشت بتعلیم  
 قرآن و خواندن احکام شرعیه و تقوی و طهارت تحریش کرده  
 بمصاحبت مردمان دین دار و کسان بامانت اختیار ترغیب میفرمود  
 و دایم ایشانرا از اختلاط مردم مفسد کج طبع شریر بد نفس  
 فاسق مانع آمده خدمت علما و فضلا بدیشان تفویض مینمود \*  
 و چون بحد رشد و تمیز میرسیدند بفقون سپاهگری و تیر انداختن

و چو کان باختن واسب تاختن و قوانین سلاح شوری و قاعده  
انسانیت و آدمگری می آموخت می گفت گاهی بصنعت نقاشی  
نیز مقید باشید که سلیقه را سر راست میکند نظم  
هر که زدولت اثری یافته \* از دل صاحب نظری یافته  
هر نظری گزیر صدق و صفاست \* چون بحقیقت نگری کیمیاست  
همت پا کان چو در آید بکار \* برک کل تازه بر آید زخار  
بنابر قاعده معهوده چون سن فقیر بنه سال کی رسید در شهود  
سنه ثمان و خمسین و تسعمائة بحرم خاص و محفل اختصاص خود  
برده سه سال در سلسله آن پادشاه پا کیزه اطوار و در سلك خدام  
آن سلطان نیکو کردار منخرط بود \* تا در تاریخ سنه احدی  
وستین و تسعمائة که ابوی مخدومی از ملازمت پادشاهی استعفا  
کرده کنج انزوا اختیار کرد \* عشرت روز کی باتفاق از شاه  
طهماسب استدعا کردند که حکومت را بفقیر عنایت فرماید حسب  
الالتماس ایشان فقیر را در سن دوازده سالگی بمنصب امارت  
سرافراز ساخته السکای سالیان و محمود آباد من أعمال شیروان  
مرحمت فرموده \* چون مدت سه سال در آنجا بامر حکومت  
مبادرت نمود و شیخ امیر بلباسی که لاله و وکیل فقیر بود فوت شد  
السکای سالیان را تغییر دادند \* فقیر در بیلاق حرقان بملازمت  
شاهی رسید. فقیر را بخالوی پدر منزات محمدی بیک حاکم همدان

سپردند \* آنجناب این مستهام را در سلك فرزندان خود انتظام  
 داده دختر خود را بعقد نکاح فقیر در آورد \* و شاه طهماسب وجه  
 معیشت فقیر و واجب عشیرت روزکی از حوالی همدان تعیین  
 کردند و مدت سه سال دیگر اوقات در همدان گذرانیده \* چون  
 غوغای سلطان بایزید و آمدن او بملازمت شاهی و گرفتار شدن  
 او و تردد ایلیچیان از جانب روم واقع شد والد مرحوم را تکرار  
 بدالات و استمالت بقزوین آورده تفویض امارت روزکی بدو نموده  
 السکای که هر روز من اعمال قم بدو ارزانی داشته روانه آن صوب  
 گردانیدند \* و بعد از چند سال باز پدر مرحوم از غوغای امارت  
 که نه بر وفق مدعای او بود دلگیر گشته \* شاه جنت مکان  
 امارت روزکی را بار دیگر بفقیر بمقدار رجوع کردند \* وجه  
 مواجب و عاوفه ملازمان را از مالوجهات اصفهان مقرر گردانیده  
 و فقیر در قزوین بامر ملازمت اشتغال نموده دو سال علی الاتصال  
 از ملازمت منفک نشد \* بعد از آن تقدیر ربانی بر گرفتاری خان  
 احمد کیلانی والی بیه پیش تعلق گرفت \* و اراده شاه مرحوم  
 بتسخیر ولایت او جزم شد \* فقیر را با چند نفر از امرای قزلباشیه  
 بحفظ و حراست آنجا مامور گردانیده \* سایر امرای قزلباشیه  
 بنوعی که مرضی طبع پادشاه مرحوم بوده باشد از عهده بیرون  
 نیامده بلکه بنیاد جور و اذیت نموده بر عایای آنجا ظلم و تعدی

کردند بغیر از فقیر که رضای خالق و خالق منظور نظر داشتیم

( نظم )

صاحب نظران انیس شاهان باشند \* مقبول دل جهان پناهان باشند

هم بوجگروستمکران نیش زنند \* هم مرهم زخم دادخواهان باشند

صنوف رعایت و حمایت بارعایا و متوطنان آنجا نموده در

استرضای خاطر شاهی کوشیده بنوعی سلوک کرد که مرضی گشت

چنانچه چند دفعه نواب شاهی او امر شریفه فرستاده \* اظهار این

معنی نمود که کمال عدالت و رعیت پروری و نهایت شجاعت

و مردانگی شما بر ضمیر منیر نواب همایون ما واضح و لایح گشت

سفید روی دارین باشی \* محصل کلام از برکت دعای آن پادشاه

عدالت کستر کار بجایی رسید که فقیر با چهار صد و پنجاه سوار

و پیاده با سلطان هاشم نام شخصی که مردمان کیلان از اولاد

سلاطین آنجا بسطنت نصب کرده بودند با هجده هزار سوار

و پیاده برخاسته بعزم محاربه و مجادله بر سر فقیر آمده \* اتفاق

جنگ افتاد بتوفیق حضرت رب جلیل شکست بآن ذلیل افتاده

موازی يك هزار و هشت صد نفر از کیلانیان در آن معرکه بقتل

رسید و از سرهای ایشان سه مناره نصب گشت \* و قطع نظر

ازین کرده دیگر در آنجا فتوحات غیبی و نصرت لاریبی روی نمود

که رواج و رونق بسیار از آن بروزگار خجسته آثار این شکسته

خاکسار راجع و عاید گردید \* و چون از عفونت هوای کیلان  
 و کثرت امراض مزمنه که اکثر مردم کار آمدنی روزی ضایع  
 شدند طبیعت نفرت نموده فقیر را اراده بیرون آمدن از کیلان  
 بخاطر رسیدن حقیقت آنرا معروض حضرت شاهی گردانید \*  
 و بعد از هفت سال که در آنجا بسر برده رخصت خروج یافته  
 در قزوین بملازمت شاهی رسید و اراده نمود که فقیر را ملازم  
 رکاب همایون سازد \* چون معامله قزلباش بهم بر آمده وضع دگر  
 پیدا کرده و عشایر و اویماقات قزلباشیه دو طرفه شده \* و شاه  
 طهماسب نیز بواسطه ضعف پیری از ضبط ایشان عاجز  
 گشته و عنقریب احتمال بیگدیگر افتادن و گمان فساد کلی داشت  
 که بمنصه ظهور آید \* فقیر صلاح در توقف ندید و التماس نمود که  
 فقیر را بطرفی از اطراف ممالک محروسه ارسال دارند شاه طهماسب  
 بعضی از محال شیروان را بفقیر ارزانی داشته وجه واجب عشیرت  
 روزی که از وجوهات خواص شیروان که تراکات وارش واقع داش  
 و قباله و باکو و کنار آبست تعیین نموده فقیر را روانه شیروان  
 ساخت \* چون مدت هشت ماه در آنجا توقف کرد خبر فوت  
 شاه مرحوم و فترات قزوین و قتل سلطان حیدر میرزا و خروج  
 اسمعیل میرزا از قلعه و توجه بدار الملک قزوین رسید \* در این اثنا  
 حکم شریف بنام فقیر فرستاده از شیروان بمخدمت خود دلالت



کرده بمنصب امیر الامراء اکراد سرافراز ساخت \* و مقرر  
 فرمود که علی الدوام در رکاب سعادت فرجام بوده \* هرگاه امرا  
 و حکام کردستان و لرستان و کوران و سایر طوایف اکراد را  
 مهمی که در درگاه پادشاهی باشد مراجعت بختیر کرده جمله امور  
 و مهمات ایشان در دست فقیر فیصل پذیر گردد \* بنوعی در  
 اعزاز و احترام فقیر مبالغه نمود که محسود اقران کشته بلکه  
 رشک اعیان قزلباش شد \* آخر الامر مفسدان در خفیه بعرض  
 ایشان رسانیدند که یعنی فقیر باتفاق بعضی امراء قزلباشیه  
 اراده نموده که سلطان حسین میرزا برادر زاده اش را بسطنت  
 نصب سازد \* در اصل متلون المزاج بود در آخر در قلعه بواسطه  
 تناول افیون یکبارگی تلون پیدا کرده بود که یکجا باشخصی اختلاط  
 وزنده کافی نمیتوانست کرد \* بنا بر این سخنان کذب ارباب حقد  
 و حسد در حق فقیر در طبیعتش جایگیر شده \* بعضی از ایشانرا  
 صلب و سیاست و برخی را معزول و مقید کرده \* فقیر را بوعده  
 حکومت نخبوانان اخراج بلد گردانید \* و حواله در سر نهاد  
 بجانب آذربایجان ارسال نمود \* و این خود بشارتی یارمز و اشارتی  
 بود از عطیه الهی و فیض فضل نامتناهی یارخصت مراجعت بود  
 بوطن مالوف و مسکن معروف \* و چون مدت یکسال و چهار  
 ماه بحکومت و داری نخبوان مبادرت نمود از درگاه پادشاه

فریدون حشمت • کسری معدت • سلطان جم اقتدار  
 اسکندر مدار • مرحوم مغفور سلطان مراد خان علیه الرحمة  
 والغفران بوسیله خسر و پاشای میر میران وان وزینل بیگ حاکم  
 حکاری و حسن بیگ محمودی مژده منشور ایالت بدایس رسید  
 که از عواطف بیکرانه خسر وانه و عوارف بینهایت ملوکانه و جاق  
 موردی بشما عنایت گشته • از روی اطمینان مستمال و امیدوار  
 گشته بوطن اصلی معاودت نمایند بمضمون ( کل شی برجع  
 الی اصله ) در روز سیم ماه شوال سنه ست و ثمانین و تسمایه از  
 نخبوات باه وازی چهار صد نفر ملازم که از آنجمله دویست  
 نفر از عشیرت روزسکی بود • در عرض سه روز بمعاونت  
 عسکر وان و امرءا گردستان نزول دروان شده بخسر و پاشای  
 مرحوم ملاقی گشت • فقیر را باعزاز و اکرام استقبال نموده  
 بشهر در آورد حقیقت احوال را معروض پایه سر بر اعلائی سلطان  
 گردانید بتجدید منشور ایالت باخلعت پادشاهانه و شمشیر طلا  
 که از خزینه سلطان قدوان چرکس والی مصر بخزانة عامرة  
 پادشاهی انتقال یافته بود مصحوب مصطفی چاوش مع مکاتبات  
 وزرای عظام بتخصیص محمد پاشای وزیر اعظم عز اصدار یافت •  
 همچنان خلعت فاخره و شمشیر طلا از جانب مصطفی پاشای  
 سردار عسکر نصرت مآثر علیحده رسید بین الاقران فقیر را

مفتخر و سرافراز ساخته دوستکم و مقضی المرام بمقر دولت آبا  
 واجداد عظام شرف معاودت میسر شد      نظم

وگر خدا که هر چه طلب کردم از خدا بر منتهای همت خود کامران شدم  
 و از تاریخی که پادشاه جمجاه کوا کب سپاه عسا کر منصوره را  
 بفتح و تسخیر دیار شیروان و کرجستان و آذر بایجان مامور  
 گردانید ده سال علی التوالی در اکثر معارك و یورش همراه عسکر  
 نصرت اثر چون ظفر و اقبال همعان بود \* در خدمات مرجوعه  
 دقیقه از دقائق خدمتکاری و جانپاری فوت و فر و کذا شت  
 نمی نمود چنانچه چهار دفعه پادشاه فردوس مکان جنت آشیان که  
 در خط همایون سعادت مقرون بتقریر خطابا بقلم کهربار درر نثار  
 در آورده بودند \* بحسب صادق شرف خان \* خطاب کرده نوشته  
 بودند که کمال اخلاص و یکجہتی و نہایت اختصاص و نیکو خدمتی  
 شما بر ضمیر منیر مہر تنویر همایون ما واضح و لایح کشته شفقت  
 و عنایت خسروانہ در بارہ خود بہ مرتبہ اعلی و درجہ قصوی تصور  
 فرمایند \* و در شہور سسنہ احدی و تسعین و تسعمایہ کہ فرہاد  
 پاشای سردار ایروان را مسخر کرده \* قلعه در آنجا بنا کرد فقیر را  
 بجهت ایصال خزینہ و ذخیرہ همراه حسن پاشای میرمہران شام  
 بجانب قفلیس و کرجستان روانہ فرمودند \* و در آن سفر بعضی  
 خدمات از فقیر صدور یافت \* ناحیہ موش را باد ویست ہزار

اقیچه باقرای خاص ترقی و الحاق ایالت بدلیس فرمودند که مجموع  
 خواص فقیر چهار صد و ده بار هزار اقیچه عثمانی شد \* و در زمان  
 سلاطین آل عثمان و خواقین عالیشان این دودمان بهیچکس از  
 حکام و امرای ذی شان این مرحمت و التفات نشده \* و امر وز که  
 تاریخ هجری در سلخ شهر ذی الحجه سنه خمس و الفست بیمن  
 دولت خاقان عالیشان ابو المظفر سلطان محمد خان حفظه الله تعالی  
 عن الآفات حکومت موردی در تصرف فقیر است \* اگرچه  
 بالطبع از این امر خطیر اجتناب نموده اشغال آنرا در عهده ولد  
 ارشد و فرزند امجد موفق باخلاق نیک ابو المعالی شمس الدین بیک  
 طول الله تعالی عمره و ضاعف جلال قدره کرده بنا بر شفقت پدر  
 فرزندی چنانچه دأب مؤلفانست چند بیت در نصیحت فرزند  
 از خرد نامه مولانا جامی علیه الرحمه درین مقام ثبت افتاده (مثنوی)  
 بیا ای جگر گوشه فرزند من \* بنه گوش بر گوهر پند من  
 صدق وار بنشیند می لب خموش \* چو گوهر فشام من دار گوش  
 شنو پند و دانش بآن یار کن \* چو دانستی آنکه بدان کار کن  
 بزرگان که تعلیم دین کرده اند \* بخردان نصیحت چنین کرده اند  
 که ای همچو خورشید روشن ضمیر \* چو صبح از صفا شیوه صدق گیر  
 بهر کار دل با خدا راست دار \* که از دستکاری شوی دستکار  
 اگر و آذاری بدو کار خویش \* نیاید تو هیچ دشوار پیش

ز کار تو دشمن هر اسان شود \* همه کارها بر تو اسان شود  
 و اگر جز بدو افکنی کار را \* نشانه شوی تیر ادبار را  
 چون غالب شود خوی بد در مزاج \* نباشد بجز خوی نیکش علاج  
 بزنی شیشه خشم را سنک حلم \* بشو ظلمت جهل از آب علم  
 مزن پشت پابخت فیروز را \* بقسمت سه کن هر شبانروز را  
 یکی را بتحصیل دانش کنار \* که بیداشی نیست جز عیب و عار  
 بدانش شنواندر دوم کارگر \* سیم را پی دانشان بر بسر  
 بخوان دفتر کهنکان و توان \* بهر کشوری بین که چون خسروان  
 بمیدان شاهی فرس تاختند \* در آن عرصه نرد هوس باختند  
 مکن همنشینی بهر بدسرشت \* که دزدد ازو طبع تو خوی زشت  
 شوی از بدی پر ز نیکی تهی \* وزو نبودت ذره آ آهی  
 چه خوش گفت دهقان صافی زرنک \* که انکور کیرد ز انکور رنک  
 بهر کس ره آشنایی مپوی \* همه زهر آشنا روشنایی مجوی  
 جفایی که بر تو ز عالم رسد \* جز از جانب آشنا کم رسد  
 هر آن جور کز دور این آسیاست \* همه ز آشنا رفته بر آشناست  
 بود داوریها دو همخانه را \* که هرگز نباشد دو بیکانه را  
 چو روز سیاست دهی بار عام \* میفکن نظر بر حریفان خام  
 مبادا کز آن هو کستاخ کن \* رود باتو کستاخی در سخن  
 چو بر رشته کارت افتد گره \* شکیبایی از جهل بیپوده به

همه کارها از فروبستگی \* کشاید ولیکن بآهستگی  
 مکن تربیت بدکهر زاده را \* بید مست هند و مده باده را  
 بد از نخوت جاه بدتر شود \* چو گردد قوی مار از در شود  
 میفکن بکار رعیت گره \* خدای هر چه دادت بایشان بده  
 سخن ناتوانی با زرم گوی \* که نامستمع گردد ازرم خوی  
 سخن گفتن نرم فرزندان کیست \* درشتی نمودن ز دیوان کیست  
 تواضع کن آنرا که دانشور است \* زدانش ز تو قدر او برتر است  
 همی باش روشن دل و صاف رای \* بانصاف بایند کان خدای  
 زبان سوده شد زین سخن خامه را \* ورق شد سیاه زین رقم نامه را  
 چه خوش گفت دانا که در خانه کس \* چو باشد ز کوبنده یک حرف بس  
 همان به که در آوی دل ره کنیم \* زبان را بدین حرف کوتاه کنیم  
 چون بمرافقت رفیق توفیق قلم صاحب تحقیق جوهر اخبار غرایب  
 آثار اصرا و حکام کردستان را تا این زمان فرخنده نشان در سلاک  
 تحریر و تقریر کشید اولی و انسب آنست که بموجب اشارتی که در  
 دیباچه کتاب شده عنان تیز کام خامه واسطی و خوش خرام و زمام  
 بیان خوش کلام بشرح و بیان وقایع ایام دولت ابدی الاتصال  
 سلاطین آل عثمان و پادشاهان ایران و توران معطوف دارد ( نظم )  
 منت ایندرا که بر وفق مراد \* کرد کلکم از سر دانش سواد  
 و صبه حکام کرد ستان تمام \* بیش از این گفتن نیارم والسلام

## ( ملاحظه )

چون قصد مهم ما از طبع و نشر کتاب ( شرفنامه ) آن بود که تاریخ طوائف اکراد را بمعرض مطالعه عموم برسانیم . و مرد مراباحوال تاریخیه این عنصر مهم آسیا مطلع سازیم . لهذا عجله بطبع و نشر این قسم عظیم مبادرت کرده . و نظر بمقتضیات وقت و ظروف از طبع خانه که در تاریخ دولت ابد مدت ایران . و شرح حالات سلاطین آل عثمانست صرف نظر نموده تا وقتی دیگر لدی الفرصه بعون خداوند متعال آنرا هم بمعرض مطالعه عشاق علم تاریخ آوریم ( ملاحظه دیگر )

اشعار ذیل بزبان کردی که نظم فاضل جلیل و شاعر نبیل حاجی قادر کوئی میباشد . چون فی الحقیقه خریطه جغرافی اجمالی حدود و ثغور بلاد مسکونه امت نجیبه اکراد و مشعر بر شماره نفوس قاطنین ممالک کردستان است لهذا در خاتمه طبع و ثبت گردید

## سرحدان کوردستان

کورده ده زانی له کوسا کنه خزمان تو \* کو کره بو تو بلیم مسکن قومان تو  
کیوی طور روس و عمق حوضه اسکندرون

غریبه تابحرش سرحد میدان تو

بحررش و اردهان آوی اراسه بزانی \* حد شماله امه کو چونی جولان تو  
آوندو کول اورمیه تاسری آوی اراس \* سرحد روز هلاته جو که و کیوان تو  
آهواز و کیوی جهرین رنکاروری نصیبین \* بو جنوب روضه رضوان تو  
داخل ام حد وده دوازده ولایت هیسه

دلین دوازده ملیونه نفوس کوردان تو

حاجی درویه اصلا نفوسیان نه نوسرا

دکاته بیست ملیون بنوسری قومان تو

و خلاصه ترجمه ایات مسطوره از قرار ذیل است . حد غربی کردستان ممتداز حوضه اسکندرون و همق و جبال طوروس تا بحر سیاه است . و حد شمالی آن از بحر سیاه واردهان تا نهر ارس میباشد . و اما حد شرقی آن از جبال الوند گرفته تا نهر ارس میرسد . و اما حد جنوبی آن از اهواز گرفته تا منتهی نهر فرات میشود . و این حدود اخیره مشتمل بر جبال هربن و جبل سنجار و طریق اصبین است . و داخل حدود کردستان دوازده ولایتست . و میگویند که این حدود مشتمل بر دوازده ملیونست و لکن فی الحقیقه نفوس اکراد تحریر نشده \*  
 اکر تحریر شود بیست ملیون میرسد ( فرج الله زکی )

## فهرست ابواب و فصول شرف نامه

	صفحه
مقدمه * کتاب که در بیان ابواب و فصول است	۱۰
مقدمه در بیان انساب طوایف اکراد و شرح اطوار ایشان	۱۸
( صحیفه اول ) در ذکر ولات کردستان که علم سلطنت برافراشته اند و مؤرخان ایشانرا داخل سلاطین نموده اند * و آن پنج فصل است	۳۶
( فصل اول ) در ذکر حکام دیار بکر و جزیره	۳۶
( فصل دوم ) در ذکر حکام دینور و شهره زول که اشتهار دارند بحسنوبه	۳۸
( فصل سیم ) در ذکر حکام فضلویه که اشتهار دارند بلربزرگ	۴۳
( فصل چهارم ) در ذکر ولات لر کوچک	۵۷
( فصل پنجم ) در ذکر سلاطین مصر و شام که مشهور اند بآل ایوب	۸۳
( صحیفه دوم ) در ذکر عظام حکام کردستان که اگرچه	۱۱۷



- استقلالاً دعوی سلطنت نکرده اند اما در بعضی اوقات خطبه  
وسکه بنام خود نموده اند و آن مشتمل بر پنج فصل است
- ۱۱۷ ( فصل اول ) در ذکر حاکمان اردلان
- ۱۲۶ ( فصل دوم ) در ذکر حکام حکاری که اشتهار دارند بشنبو
- ۱۴۵ ( فصل سیم ) در ذکر حکام عمادیه که اشتهار دارند بیهادینان
- ۱۵۶ ( فصل چهارم ) در ذکر حکام جزیره و آن منضمب است بر سه شعبه
- ۱۶۱ ( شعبه اول ) در ذکر حاکمان جزیره که اشتهار دارند بعزیزان
- ۱۹۱ ( شعبه دوم ) در ذکر امراء کورکیل
- ۱۹۶ ( شعبه سیم ) در ذکر امراء فنیک
- ۱۹۷ ( فصل پنجم ) در ذکر حکام حصنکیف که اشتهار دارند بعلسکان
- ۲۱۳ ( صحیفه سیم ) در ذکر سائر امراء و حکام کردستان و آن مبنی  
بر سه فرقه است
- ۲۱۳ ( فرقه اول ) مشتمل بر نه فصل است
- ۲۱۳ ( فصل اول ) در ذکر حکام چمشکزک که مشتمل بر سه شعبه است
- ۲۲۲ ( شعبه اول ) در ذکر امراء مجنکرد
- ۲۲۴ ( شعبه دوم ) در ذکر حکام برنگ
- ۲۲۶ ( شعبه سیم ) در ذکر حکام سقمان
- ۲۳۰ ( فصل دوم ) در ذکر حکام مردامی که مشتمل است بر سه شعبه
- ۲۳۳ ( شعبه اول ) در ذکر حکام اکیل که ملقب اند بیلدوقانی
- ۲۴۰ ( شعبه دوم ) در ذکر حاکمان بالو
- ۲۴۹ ( شعبه سیم ) در ذکر امراء چرموک
- ۲۵۰ ( فصل سیم ) در ذکر حکام صاصون که بحاکمان جزو اشتهار دارند
- ۲۷۲ ( فصل چهارم ) در ذکر حکام خیزان و آن مشتمل است بر سه شعبه